

اثر حقوقی وکالت بلاعزل به صورت شرط فعل ضمن عقد لازم (مطالعه‌ای تطبیقی)

دکتر عباس علی دارویی^۱، محمد کاظم سروری^۲

۱. عضو هیئت علمی دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری - تهران

Abass.Daroui52@gmail.com

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد رشته حقوق خصوصی؛ دانشگاه بین‌المللی اهل بیت (ع) - تهران

mohammadkazimsarwary@yahoo.com

چکیده

وکالت بلاعزل به نحوه شرط فعل، گاهی به صورت شرط تعهد به توکیل و گاهی به گونه‌ای شرط تعهد به عدم عزل وکیل ضمن عقد لازم درج می‌گردد. این تحقیق از لحاظ هدف توسعه‌ای و از منظر ماهیت توصیفی - تحلیلی و تطبیقی بوده که با استفاده از روش اسنادی مطالب جهت پاسخ یابی به چگونگی اثر حقوقی وکالت بلاعزل به صورت شرط فعل ضمن عقد لازم در حقوق ایران و افغانستان گردآوری شده است.

نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که اثر شرط تعهد به توکیل متناظر بر نصب وکیل است نه سلب حق عزل، بنابراین، عزل وکیل از ناحیه موکل اثر دارد؛ مگر اینکه قراین و شواهد، وکالت بلاعزل را در دایره تراضی طرفین اثبات کند. و همین‌طور هرگاه شرط عدم عزل وکیل به صورت شرط فعل باشد حق عزل برای وکیل وجود داشته و در صورت استفاده از آن، وکیل عزل می‌گردد و تنها امتیازی که برای وکیل با توجه به ماده ۲۳۶ قانون مدنی ایران و بند ۱ ماده ۵۲۲ و ماده ۷۳۹ قانون مدنی افغانستان می‌توان در نظر گرفت، فسخ عقد اصلی می‌باشد.

واژه‌های کلیدی: وکالت بلاعزل، شرط فعل، حقوق ایران، حقوق افغانستان.

۱. مقدمه

عامل به وجود آورنده اعمال حقوقی، اراده اشخاص است؛ گروهی از اعمال پس از تحقق یافتن نیازمند همراهی صاحب اراده نمی‌باشد و خود به مسیر ادامه می‌دهد و اما تعدادی از اعمال حقوقی همین که اراده‌ای به وجود آورنده آن متزلزل و یا دچار نوسانات و تغییر شود، خود نیز دچار دگرگونی می‌شود که اولی را عقود لازم و دومی را عقود جایز می‌نامند. یکی از عقود جایز عقد وکالت است؛ وکالت عقدی است که به موجب آن موکل شخص دیگری را در تصرفات قانونی و معلوم، قایم مقام خود می‌سازد (ماده ۱۵۵۴ قانون مدنی افغانستان).

هدف اساسی در این مقاله بررسی تطبیقی اثر حقوقی وکالت بلاعزل به صورت شرط فعل ضمن عقد لازم است. از بدیهیات است که در عقد وکالت، هرگاه موکل دریابد که وکیل آن‌چنان که باید در امورات رسیدگی کند، توانایی ندارد و وکیل رضایت وی را به دست نیاورد می‌تواند که وی را عزل و شخص دیگری را نصب کند لکن هرگاه وکالت بلاعزل مورد توافق باشد دیگر چنین حق برای وی وجود نخواهد داشت. بالاین وصف، در تعریف عملیاتی این نهاد می‌توان نوشت که هدف از کاربرد اسقاط حق عزل وکیل از یک بُعد در این مقاله علی‌الحساب به معنای تعهد موکل برای استفاده نکردن از حق عزل است. چرا که عبارت «اسقاط کردم» از نظر حقوقی درست نیست؛ به این دلیل که عزل وکیل برای موکل یک حق به معنای خاص که بتوان آن را اسقاط نمود و از حقوق مدنی مصطلح شمرد، نیست و تنها اعلام یک جواز عزل وکیل توسط قانون گذار است. و از بُعد دیگر این که، عزل وکیل به عنوان حق تلقی شود و عنوان اسقاط کردم را به کار ببریم اقوی است؛ چرا که یکی از امتیازات حق این است که صاحب آن بتواند در صورت نیاز از آن عدول کند، در حالی که حکم چنین ویژگی را نداشته و از جانب قانون گذار صادر شده و عنوان حق را ندارد و این خصوصیات حکم است که نمی‌توان آن را ساقط کرد. پس در نهایت اگر جواز وکالت را جواز حکمی ندانیم بلکه جواز حقی بشماریم و از زمره قواعد آمره ندانیم، می‌توان با توافق طرفین اختیار فسخ را سلب یا محدود کرد.

علت و عامل اساسی روی آوردن اشخاص به وکالت بلاعزل، ایجاد یک رابطه‌ای مستحکم حقوقی است که طرفین نسبت به متزلزل بودن آن واهمه نداشته باشند. با این توضیح که می‌خواهند با این عمل حقوقی، متزلزل که از جایز بودن عقد وکالت در رابطه شان به وجود آمده است را از بین ببرند و یک رابطه محکمی را به وجود آورند. بنابراین، برای پاسخ به این پرسش که هرگاه چنین تراضی به صورت شرط فعل ضمن عقد لازم درج شود، منتج به ایجاد چنین رابطه مستحکمی خواهد شد؟ به همین مقصد در ابتداء ضمن طرح چارچوب نظری و پیشینه تحقیق، با بیان چگونگی توافق ضمن عقد لازم و تبعیت شرط از عقد در لزوم پاسخ خواهیم داد.

۲. پیشینه تحقیق

در رابطه با این نهاد در حقوق افغانستان به طور مشخص تحقیقاتی انجام نشده و تنها یک مقاله مرتبط با عقد وکالت نوشته است که در ذیل به بیان آن می‌پردازیم:

«بررسی عقد وکالت در حقوق افغانستان» اثر از آقای عبدالخالق قاسمی که در ماهنامه فرهنگی، حقوقی و اجتماعی «عدالت» وزارت عدلیه در سال ۱۳۹۰ه. ش. منتشر شده است. این مقاله اولاً مختصر بوده و در تلاش بررسی کلیات عقد است تا جزئیات؛ ثانیاً بحثی که از شرط عدم عزل وکیل طرح کرده، ولی بیشتر متکی بر نظریات و آراء حقوق‌دانان بوده و سعی نشده است که از مفاهیم مواد دیگر این موضوع استنباط شود.

اما در حقوق ایران تحقیقاتی انجام شده است که به طور خلاصه مرور کرده و در نهایت، جنبه نوآوری مقاله حاضر را بیان خواهیم کرد: مقاله مشترک محمد علی خیر اللهی و حیدرضا مهدوی (زمستان ۱۳۸۹) با عنوان «وکالت بلاعزل و تشخیص نوع شرط وکالت یا عدم عزل ضمن عقد وکالت» که در فصلنامه تخصصی فقه و مبانی حقوق اسلامی، سال هفتم، شماره بیست و دوم، صص ۵۵-۵۱ نشر شده است به بررسی این نوع شرط تمرکز داشته است. در نهایت به دست آورده است که سیاق ماده ۶۷۹ قانون مدنی ایران که شرط عدم عزل را مورد حمایت قرار داده است؛ تنها شرط نتیجه است.

مقاله علی حسین مصلحی (زمستان ۱۳۸۲) با عنوان «اثر حقوقی شرط عدم عزل وکیل در ضمن عقد وکالت» که در مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۶۲، صص ۳۵۸-۳۴۳ نشر شده است نیز به عنوان پیشینه تحقیق این موضوع در حقوق ایران به شمار می‌رود. آقای مصلحی دریافته است که اثر حقوقی درج شرط عدم عزل در عقد جایز و لازم یکسان بوده، و هر دو دارای اثر لازم الوفاء است. مقاله «وکالت ضمن عقد جایز» اثری از هدایت الله سلطانی نژاد که در ماهنامه کانون، سال ۴۱، دوره دوم، شماره ۴، صص ۶۹-۷۸ نشر شده است، به بیان وکالتی می‌پردازد که ضمن عقد جایز صورت می‌گیرد و در نهایت به این نتیجه می‌رسد که اصل بر آزادی اراده طرفین است.

مقاله با عنوان «بررسی شرط وکالت و شرط عدم عزل وکیل ضمن عقد خارج لازم» که در ماهنامه پژوهش ملل، دوره اول، شماره ۸ نشر شده؛ اثری از مهدی پناهی که در صدد است تا این مورد را از دیدگاه حقوق ایران بررسی نماید. آقای پناهی می‌نویسد که این شرط در حقوق ایران پذیرفته شده است لکن مفاد شرط به وکالت دادن است نه به حفظ آن. و همین‌طور شرط وکالت مستقیم به صورت شرط فعل باعث تغییر در ماهیت وکالت نمی‌گردد و با فوت هر یکی منحل می‌گردد.

مهدی چای بخش در سال ۱۳۸۶ مقاله‌ای را با عنوان «بررسی شرط عدم عزل وکیل در ضمن عقد وکالت» که در ماهنامه کانون، شماره ۷۰، صص ۵۱-۱۷، نشر شده، نوشته است. آقای چای بخش به صورت مفصل این مورد را بررسی کرده است. ایشان ضمن بیان دیدگاه مخالفان و موافقان، اندکی بررسی تطبیقی نیز داشته و در نهایت به این نتیجه رسیده است که می‌توان عدم عزل وکیل را به صورت شرط فعل و نتیجه

درج کرد که هر کدام دارای آثار متفاوت است. لکن موضوع مهم در این مقاله این است که آقای چای بخش معتقد است که درج این شرط در عقد وکالت نسبت به عقود جایز دیگر مستحکم تر است. چرا که با از بین رفتن عقد جایز دیگر، وکالت جایز می گردد، در حالی که در عقد وکالت، این شرط مانع فسخ عقد وکالت می گردد.

غریبه علی (۱۳۸۵) مقاله با عنوان « قابلیت عزل وکیل با واسطه در وکالت بلاعزل با حق توکیل غیر » نوشته است که در نشریه فلسفه، کلام و عرفان، شماره ۹ نشر شده است. دست آورد مقاله این است؛ شخصی که وکیل است و انجام مورد وکالت را به وکیل دوم، واگذار می کند، وکیل دوم قابل عزل است؛ مگر این که موکل به وکیل اول صلاحیت اسقاط حق خود را داده باشد. در این مقاله اما با رویکرد جدید، به طور خاص وکالت بلاعزل به صورت شرط فعل را بررسی می نمایم.

۳. چارچوب نظری تحقیق

در حقوق افغانستان بحث وکالت بلاعزل مطرح نشده است و گاهی چنین به نظر می رسد که حقوق افغانستان نظریه را پذیرفته که جواز عزل وکیل را مرتبط با نظم عمومی دانسته که نمی توان خلاف آن توافق کرد. اما با مطالعه ای که نگارنده انجام داده است؛ چنین نظریه را نمی توان در حقوق افغانستان تسری داد بلکه وکالت بلاعزل با توجه به شرایط که بعداً خواهیم گفت؛ قابل قبول است. برای اثبات این ادعا نیاز است که چارچوب نظری را ارایه کنیم.

در مورد پیشینه وکالت بلاعزل، گفته شده است که حدوداً یک هزار سال پیش در مورد عزل نکردن، مباحثی از این دست، طرح بوده و به صحت آن رای داده شده است. یکی از دلایل که صحت این شرط در فقه پذیرفته شده؛ تعلق نفع وکیل در عقد وکالت است. با این توضیح که عقد وکالت معمولاً به نفع موکل است و اما گاهی اوقات که وکیل یا شخص ثالث در عقد وکالت ذینفع می شوند؛ موکل حق عزل را ندارد مگر این که رضایت وی را به دست آورد. (۱/۱۳۹۴: ص ۲۵۰) بر طبق این مبنی، قانون مدنی افغانستان نیز این شرط را، بدون این که ضمن عقد دیگری (لازم یا جایز) درج شود؛ پذیرفته است و در ماده ۱۰۶۷ مقرر کرده است: «موکل می تواند هر وقتی خواسته باشد وکیل خود را از وکالت عزل نماید به شرط این که موضوع را به وکیل ابلاغ نماید مگر این که به وکالت حق غیر تعلق گرفته باشد که در این صورت موکل بدون قبولی شخصی که وکالت به نفع او عقد شده، نمی تواند وکالت را مقید یا منتهی سازد». در شرح این ماده می توان نوشت که بر طبق فقه حنفی به دلیل این که وقتی حق غیر به وکالت تعلق می گیرد، عزل وکیل بدون رضایت صاحب حق به منزله ای ابطال حق است و موکل چنین حقی ندارد. (۲/۱۳۶۹: ص ۲۴۵) صاحب عروه الوثقی به حدیث تمسک می کند که مومنان را به پایبند بودن شروط شان «المومنون عند شروطهم» توصیه نموده است. این فقیه باورمند است که درج چنین شرط با توجه به این حدیث صحیح

است و طرفین ملزم به رعایت آن است. اما در ادامه این فقیه تأکید می‌نماید که با فسخ عقد، شرط نیز فسخ می‌گردد. (۳/۱۳۷۳: ص ۱۲۲)

تعدادی دیگر از فقها شرط عدم عزل وکیل را یکی از اسبابی می‌دانند که باعث دور شده، و بطلان را به وجود می‌آورد. (۴/۱۳۸۲: ص ۳۴۸) اما استاد دکتر ناصر کاتوزیان، استاد دکتر سید حسن امامی و تعدادی دیگر از حقوق‌دانان و فقها در جواب می‌نویسند که اصل بر این است که لزوم عقد وابسته به لزوم شرط نمی‌باشد بلکه لزوم شرط متوقف بر لزوم عقد است و تمسک به حدیث «المؤمنون عند شروطهم» بیانگر صحت چنین شرط تلقی می‌شود. (۵/۱۳۹۵: شماره ۵۵۴؛ ۶/۱۳۸۲: ص ۴۲۷؛ ۷/۱۳۸۳: ص ۳۱۳) ماده ۶۷۹ قانون مدنی ایران وکالت بلاعزل را پذیرفته و بیان کرده است: «موکل هر وقت که بخواهد می‌تواند که وکیل را عزل نماید، مگر این که وکالت وکیل یا عدم عزل در ضمن عقد لازمی شرط شده باشد.» با توجه به این ماده جواز عزل وکیل جزء قواعد آمره به حساب نمی‌آید و اگر وکیل ذینفع در وکالت باشد و اراده‌ی طرفین بر عزل نکردن وکیل ضمن عقد لازمی درج گردد؛ دارای اعتبار است. هدف قانون‌گذار از درج وکالت یا عدم عزل وکیل ضمن عقد لازم همان است که گفتیم چون شرط از عقد تبعیت می‌کند و در نتیجه شرط نیز لازم الوفاء می‌گردد. این در زمانی است که موکل تعهدی را در برابر وکیل در خارج از وکالت پذیرفته که درج چنین شرطی، ضمانت اجرای آن تعهد تلقی می‌گردد. گفتیم که عزل وکیل یک قاعده است اما وکالت بلاعزل استثنایی بر این قاعده در نظر گرفته شده است. پس، موردی که وکالت یا عدم عزل ضمن عقد لازم درج شود، اختیار موکل را از بین می‌برد.

۴. حقوق تطبیقی

برای بررسی وکالت بلاعزل، مراجعه به نظام‌های حقوقی کشورهای غربی و کشورهای اسلامی نیز عاری از ثمر نخواهد بود.

۴-۱. کشورهای غربی

در حقوق انگلستان و آمریکا وکالت بلاعزل را پذیرفته؛ با این تفاوت که نیاز نیست چنین شرطی، در ضمن عقد لازمی درج گردد. در این کشورها ذینفع بودن وکیل از دلایل تحقق وکالت بلاعزل می‌باشد. به این معنی که ذینفع بودن وکیل در این وکالت و ارتباط ذاتی این شرط با تعهدات موکل برای این که از اختیار عزل وکیل، استفاده ننماید یا حق عزل وکیل از وی ساقط گردد؛ کافی و وافی است. این نفع، در حقیقت به عنوان یک علت قانونی پذیرفته شده است که موکل را ملتزم به انجام تعهدش می‌نماید. (۱/۱۳۹۴: ص ۲۵۱)

برطبق این تحلیل، درج چنین شرطی، در سند وکالت کافی است و تا موقعی که وکیل از وکالت نفع می‌برد، وکالت فسخ ناپذیر شمرده می‌شود. هم‌چنین حقوق‌دانان آمریکایی و انگلیسی معتقدند که بادرج

چنین شرطی، در حقیقت به وکیل اختیار داده می‌شود که برای خود یک سلسله امور را انجام دهد نه برای موکل. در حقوق فرانسه، بحث وکالت بلاعزل طرح نگردیده است و اما از رویه قضایی و نوشته‌های حقوق‌دانان در این کشور، به دست می‌آید که اختیار موکل در عزل وکیل، در زمره قواعد آمره حساب نشده، بناء، درج چنین شرط، صحت داشته و دارای اثر حقوقی تلقی می‌شود. بر اساس این دو نهاد (رویه قضایی و نظریه حقوق‌دانان)، مبنای الزام آوری موکل در باقی ماندن تعهدش بر علاوه نفع وکیل، نفع مشترک نیز تصریح شده است. (۱/۱۳۹۴: ص ۲۵۱-۲۵۲)

۴-۲. کشورهای عربی

مجله الاحکام از جمله‌ای منابعی است که اکثر کشورهای اسلامی به خصوص کشورهای عربی به آن تمسک می‌کنند. ماده ۱۵۲۱ مجله الاحکام مقرر کرده است: «للموکل ان یعزل وکیله عن الوکاله و لکن ان تعلق به حق الغیر فلیس له عزله.». «باتوجه به این ماده موکل هر زمان که بخواهد می‌تواند که وکیل را عزل نماید؛ مگر این که حق ثالثی به وکالت تعلق گرفته باشد. آنچه که از این ماده در رابطه با عزل نکردن وکیل به دست می‌آید این که عزل وکیل در صورت صحیح نیست که حق ثالث در وکالت وجود داشته باشد. نقطه اشتراک با حقوق کشورهای غربی در این است که تحقق وکالت بلاعزل منوط به درج چنین شرط ضمن عقد لازمی نمی‌باشد و از سوی تفاوت که با کشورهای متذکره دارد این که نیاز نیست ضمن عقد وکالت هم شرط شود بلکه ذاتاً تحقق می‌یابد. قانون معاملات کشور امارت نیز با نظریه مقرر در مجله الاحکام موافق است. قانون مدنی عراق نیز در ماده ۹۴۸ تصریح کرده است که موکل می‌تواند وکیل را عزل کند مگر در حالتی که حق غیر به وکالت تعلق گرفته باشد. مواد ۷۱۵ مصر، ماده ۶۸۱ قانون مدنی سوریه و ماده ۷۱۵ قانون مدنی لیبی عین حکم را بیان نموده اند.

۵. جمع بندی نظریات

حقوق ایران نفع وکیل یا شخص ثالث را به بیان نگرفته است؛ لکن برای فسخ ناپذیر نمودن عقد وکالت باید وکالت یا شرط عدم عزل ضمن عقد لازمی درج شود. با این وصف، با حقوق افغانستان و نظام حقوقی دیگر کشورها، کاملاً متفاوت است. در حقوق افغانستان وجود نفع وکیل یا ثالث در عقد وکالت باعث سلب حق عزل موکل می‌گردد و از این جهت با کشورهای غربی و کشورهای عربی نقطه اشتراک دارد اما نقطه افتراق آن با کشورهای غربی این که ممکن است عزل نکردن وکیل در سند وکالت آورده شود ولی در حقوق افغانستان چنین نیست و ذاتاً در عقد وکالت در هنگام که حق ثالث و وکیل وجود داشته باشد؛ موکل اختیار انحلال عقد وکالت را ندارد. به یاد بسپاریم که این فرق خیلی برجسته نیست؛ چرا که قبلاً در حقوق آمریکا و انگلیس نفس ذینفع بودن وکیل در این گونه وکالت و ارتباط ذاتی این شرط با تعهدات موکل برای عزل نتوانستن موکل کافی دانسته شده بود.

۶. اعتبار وکالت بلاعزل در مذاهب چهارگانه

حقوق افغانستان به ویژه قانون مدنی برگرفته از حقوق مصر است که حقوق مصر از حقوق فرانسه تأثیر پذیرفته و یکی از ویژگی‌های که در حقوق ایران، افغانستان و مصر می‌توان یافت الگوبرداری از حقوق فرانسه است. در هر صورت، منشاء تفاوت وکالت بلاعزل در حقوق افغانستان و ایران در این است که حقوق افغانستان برگرفته از فقه حنفی است و ایران از فقه امامیه اقتباس شده است. فقهای مذاهب چهارگانه دیدگاه‌های متفاوتی در مورد وکالت بلاعزل دارند که نیاز است برای رسیدن به نتیجه مطلوب در این تحقیق این نظریات را به بررسی بگیریم.

۶-۱. فقه حنفی

بر طبق نظر فقهای حنفی عقد وکالت جایز بوده و هر دو طرف می‌توانند که هر زمان خواسته باشند، وکالت را منحل کنند. در کنار این اصل، سه مورد را استثناء قرار داده اند و متذکر شدند که در این سه مورد وکالت لازم خواهد و بر طرفین لازم الوفاء می‌باشد و موکل نمی‌تواند که وکیل را عزل نماید. مهم‌ترین دلیل شان این است که در این گونه موارد حق شخص ثالث در وکالت تعلق می‌گیرد و این دلیل شان دقیقاً در قسمت اخیر ماده ۱۶۰۷ قانون مدنی افغانستان منعکس شده است. این سه مورد در فقه حنفی عبارت اند:

یک) وکالت برای فروختن مال مرهونه: در شرح این مورد می‌توان نوشت که اگر شخصی نزد دیگری عینی را در برابر دینی به رهن بگذارد، و برای این که این عین را برای تأدیه دین بفروشد، شخصی را وکیل می‌گیرد تا این عین را فروخته و دین را پرداخت کند؛ در این مورد وکالت لازم می‌گردد و موکل حق ندارد که وکیل را عزل نماید.

دو) وکالت در مقام خصومت که حق ثالث در اقامه دعوی دخالت دارد.

سه) شخص وکیل برای تسلیمی مال یا عین مشخصی به بهانه این که موکل غیبت دارد؛ نمی‌تواند که خود را مستعفی سازد. (۸/۱۴۲۸: ص ۱۴۹؛ ۹/۱۳۸۹: ص ۵۱-۵۸)

۶-۲. مالکی

در جایز بودن عقد وکالت فقهای مالکی متفق اند؛ لکن سه مورد را استثناء قرار دارند و وکالت را لازم دانسته اند: اگر وکالت در مقام دعوا باشد و این که وکالت بر عمل معین با اجرت معین در زمان مشخص باشد و یا این که وکالت در عقد جعاله منعقد گردد نیز وکالت لازم می‌گردد.

۶-۳. حنبلی و شافعی

فقهای حنبلی هیچ گونه استثناء قایل نیستند و عقد وکالت را جایز و قابل فسخ می‌دانند و اما در مذهب شافعی وکالت در مقام اجاره و همچنین هرگاه که حق ضایع شود؛ لازم می‌دانند و حق برای فسخ وجود

ندارد. (۱۳۸۵ / ۱۰: ص ۳۲۵) در یک جمع بندی، با توجه به این که حقوق افغانستان برگرفته از فقه حنفی است و لازم بودن عقد وکالت جز در سه مورد فوق، کاربرد دیگری ندارد. این درحالیست که ممکن بنابر دلایل دیگر، که بعداً خواهیم گفت، طرفین شرط وکالت یا شرط عدم عزل را درج کنند که در این مقاله با توجه به اصول پذیرفته در قوانین افغانستان از جمله اصل آزادی حاکمیت اراده این شرط را بررسی خواهیم کرد و در نتیجه صحت و سقم این شرط را دریافت خواهیم کرد.

۷. نظریه اختیاری

از مجموع مباحث یادشده به این نتیجه می‌رسیم که به دلیل عدم اعلام موضع از سوی قانون‌گذار در حقوق افغانستان در رابطه با وکالت بلاعزل؛ ارایه یک نظریه که استنباط از مواد قانون مدنی افغانستان باشد لازم و ضروری است و گرنه بحث فعلی گزافه‌گویی خواهد بود. پس، برای تبیین این مورد که در حقوق افغانستان و ایران چه زمانی وکالت بلاعزل تحقق می‌یابد یا صحیح است؛ نیاز است که دلایل را اقامه کنیم. ارایه این دلایل، به این سمت رهنمون خواهد کرد که نظریه مرتبط با نظم عمومی بودن جواز عزل وکیل مردود است. البته باید قلمرو برای ارایه نظریه خود، بیان کنیم؛ چون نمی‌توان نظریه مرتبط با نظم عمومی بودن را به کلی مردود دانست. ما تا سرحدی این نظریه را می‌پذیریم و اما با اقامه بعضی از دلایل، نمی‌پذیریم. به یاد بسپاریم که پذیرش میانه، به این معنا نیست که دچار تردید باشیم بلکه، حق با همین است که نظریه میانه را طرح کنیم.

شکی در این وجود ندارد که عزل نکردن وکیل، نوعی سلب حق است. مواد ۹۵۹، ۹۶۰ و ۹۷۵ قانون مدنی ایران و ماده ۴۳ قانون مدنی افغانستان در زمینه سلب اهلیت مقرر کرده که نمی‌توان به صورت کلی از اهلیت تنازل کرد. اهلیت به دو گونه است؛ اهلیت تمتع و استیفاء، قانون‌گذار افغانستان از کلمه عام استفاده کرده که اعم از اهلیت استیفاء و تمتع است. در زمینه اهلیت تمتع بحث نیست ولی آن‌چه که محل اختلاف واقع شده، اهلیت استیفاء است؛ آیا می‌توان اهلیت استیفاءی خود را سلب کرد؟ قانون مدنی ایران در ماده ۹۵۹ مقرر کرده است که: «هیچ فرد نمی‌تواند که به طور کلی از حق تمتع و یا حق اجراء تمام یا قسمتی از حقوق مدنی را از خود سلب نماید». با توجه به این ماده سلب حق به صورت جزئی امکان پذیر است و از جانب هم در مباحثی قبلی گفتیم که شرط مخالف مقتضای اطلاق عقد صحیح است و ماده ۶۰۷ قانون مدنی افغانستان از کلمه‌ای «مقتضی» به طور مطلق استفاده کرده است که اعم از مقتضای اطلاق و ذات عقد را شامل می‌گردد. پس، می‌توان نسبت به تفسیر ماده ۴۳ قانون مدنی افغانستان افزود که سلب اهلیت به طور جزئی امکان دارد به طوری که مخالف با بند ۲ ماده ۵۰۲ قانون مدنی مذکور نباشد.

تا این جا این را روشن ساختیم که سلب جزئی حق در حقوق افغانستان و ایران در صورتی که مخالف با نظم عمومی و اخلاق حسنه نباشد، مورد پذیرش قرار گرفته است. حال برای دریافت امکان سلب یا تحدید حق عزل در حقوق ایران و افغانستان باید میان وکالت مطلق و مقید تفکیک قایل شویم. عقد وکالت به

گونه‌های مختلف منعقد می‌شود ولی دو مورد وکالت، مورد نظر ماست یکی عقد وکالت به طور مطلق و دیگر به طور مقید که در ذیل برای امکان فسخ ناپذیری عقد وکالت و عدم مخالفت آن با نظم عمومی هر یک را بررسی می‌کنیم.

۲-۱. وکالت عام

ماده ۴۳ قانون مدنی افغانستان و ماده ۹۵۹ قانون مدنی ایران متناظر براین نوع وکالت است که در آن عزل نکردن وکیل درج شود. چرا که در این نوع وکالت، وکیل نسبت به تمام امور موکل، وکالت پیدا می‌کند که در این صورت با مانع قانونی (ماده ۴۳ قانون مدنی افغانستان و ماده ۹۵۹ قانون مدنی ایران) مواجه می‌گردد. بنابراین، اگر کسی به طور دایم و برای انجام تمام امور خود به شخص دیگر، وکالت بلاعزل اعطا نماید؛ در حقیقت نوعی ولایت قراردادی، واقع می‌گردد و به دلیل این که مخالف با نظم عمومی، آزادی و شخصیت موکل می‌باشد؛ صحیح و دارای اعتبار نمی‌باشد. (۱۳۸۲/۱۱: ص ۲۰۳) این نوع وکالت مصداق بارز از صراحت ماده ۴۳ قانون مدنی افغانستان و ۹۵۹ قانون مدنی ایران است که انسان را نمی‌توان برای همیشه و از تمام فعالیت‌های اش محروم ساخت و حتی رضایت نیز داشته باشد. ماده ۹۶۰ قانون مدنی ایران و ماده ۴۴ قانون مدنی افغانستان قلمرو گسترده تر از دو ماده قبلی هر دو کشور دارد و بیان کرده اند که آزادی حق طبیعی افراد و تنازل از آن امکان ندارد. (۱۳۷۷/۱۲: ص ۲۰۳) نظام‌های حقوقی کشورهای مانند سوئیس و مصر، این وکالت را نوعی تحدید آزادی افراد می‌دانند و آن را مخالف با نظم عمومی انگاشته و معتبر نمی‌دانند. بند ۲ ماده ۳۴ قانون تعهدات سوئیس، هرگونه انصراف قبلی از اختیارات نماینده یا فسخ آن از طرف منوب عنه را باطل می‌داند. در تفسیر این ماده گفته اند که منافع اصیل به نماینده سپرده شده و نمایندگی غیرقابل عزل متضمن خطر بسیاری زیادی برای این منافع خواهد بود. (۱۳۸۷/۱۳: ص ۲۱) حقوق دانان مصری نیز جواز عزل وکیل را مرتبط با نظم عمومی دانسته که نمی‌توان برخلاف آن توافق کرد. (۱۴/۲۰۱۱: ص ۶۷۰) به طور کل، در حقوق ایران و افغانستان نیز این نظریه پذیرفته شده است و هیچ کس نمی‌تواند که به طور کلی از اهلیت خود صرف نظر کند. این نوع وکالت بلاعزل با نظم عمومی، آزادی و شخصیت موکل در عرض قرار می‌گیرد.

۲-۲. وکالت در امور معین

قبلاً گفتیم که در وکالت عام، وکالت بلاعزل مخالف با نظم عمومی است؛ اما هرگاه وکالت در امور معین و مدت معین اعطاء گردد؛ از نگاه نظریه مورد اختیار در این مقاله، صحیح و دارای اثر حقوقی است. به این شرح که سلب عزل وکیل نه به طور همیشه بلکه برای مدت معین یا امر معین سلب گردد؛ که در این صورت جزیی بودن سلب حق را می‌نمایاند. از معنای عام ماده ۴۳ قانون مدنی افغانستان و واژه به کار رفته «به طور کلی» در ماده ۹۵۹ قانون مدنی ایران این نظریه استنباط می‌گردد. تعدادی دیگر از حقوق دانان

با این نظر موافق اند که وکالت بلاعزل: «خلاف اخلاق حسنه و نظم عمومی نیست. کسی منکر نیست وکیل در وکالت بلاعزل ممکن است از اختیار خود سوء استفاده کند اما معمولاً در عرف هرکس به هرکس وکالت بلاعزل نمی‌دهد. تفویض نیابت بلاعزل برای موکل نگران کننده و مسئولیت آفرین است ولی ماده ۶۶۶ قانون مدنی ایران به موکل حق مراجعه به دادگاه را داده است و مضافاً به این که در سایر تعهدات هم امکان تخلف از تعهد وجود دارد و تأخیر در اجرای تعهد هم وجود دارد.» (۱۵/۱۳۵۴: ص ۱۲۷)

پس، باتوجه به این نظر، می‌توان از کسانی که مخالف با نظریه مورد اختیار نگارنده اند پرسید که هرگاه در سایر تعهدات، یک طرف تخلف کند چه ضمانت اجرای وجود دارد؟ اگر ضمانتی اجرای وجود ندارد که مشکل عام است؛ نباید تنها به وکالت بلاعزل منحصر کرد. اما اگر راهکاری وجود دارد که در آن صورت به تخلف وکیل در وکالت بلاعزل نیز تسری می‌یابد. یعنی می‌توان با تمسک به آن قواعد، وکیل را ضامن دانست. و همین‌طور، قانون مدنی افغانستان به صورت پراکنده در مورد عدم اجرای تعهد و تخلف از تعهد موادی را بیان کرده است. نتیجه این می‌شود که توافقی طرفین در سلب حق عزل معتبر است مشروط براین که در محدوده قانون بوده و خلاف نظم عمومی، آزادی و شخصیت موکل نباشد که مصداق آن وکالت در امور معین است.

۸. توافق به صورت شرط فعل ضمن عقد لازم

به نظر می‌رسد که این بحث در حقوق ایران نیز جدید باشد چرا که زمانی در کتاب‌های حقوق دانان مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم قبل از این که قانون مدنی ایران به تصویب برسد، افراد مجبور بودند که توافقات خود را در صورتی که تشخیص می‌دادند از مصادیق عقود معین نیست، برای این که بتوانند خواست و اراده خود را تأمین نمایند و هم آن را قدرت و اعتبار بخشند، در ضمن یکی از عقود عینی به وجود می‌آوردند، چرا که در آن زمان در صورتی که قراردادها در ضمن عقود معین یا ضمن آن‌ها منعقد نمی‌شد، اعتبار نداشت. (۱۶/۱۳۴۹: ص ۲۰۹؛ ۱۷/۱۳۷۷: ص ۹۴)

در نهایت با تصویب ماده ۱۰ قانون مدنی ایران این رویه جای و چهره خود را از دست داد. همان‌طوری که فقها بحث وکالت بلاعزل را پذیرفته اند، قانون مدنی ایران نیز صراحت دارد. هرچند تعدادی آن را جز تشریفاتی نمودن عقد وکالت، محاسنی برای آن نمی‌شمارند. (۱۸/۱۳۶۸: ص ۱۸۲) در حقوق افغانستان ماده‌ای به صراحت کامل وجود ندارد لکن مواد ۶۱۱ و ۶۰۷ و ۱۶۰۷ قانونی مدنی محور بحث ماست. ماده ۶۱۱ عقدی را که صلاحیت تصرف کامل و یا نوعی از انواع تصرف در آن سلب گردیده باشد، عقد موقوف می‌داند. و ماده ۶۰۷ شرط مناسب با عقد یا شرط که عقد مقتضی آن بوده یا حکم عقد را موکد گرداند، و همین‌طور شرط که با تعامل جاریه و یا منافی با اقتضای عقد نباشد، دارای اثر حقوقی دانسته است. سعی می‌کنیم نفی و یا اثبات این بحث را با توجه این مواد و مواد دیگر و قواعد عمومی در حقوق افغانستان استنباط کنیم و اما ماده ۶۷۹ قانون مدنی ایران از این به بعد ملاک اصلی بحث ماست. در این ماده

گفته شده است که برای این که وکالت فسخ ناپذیر تحقق یابد؛ وکالت ضمن عقد لازم یا شرط عدم عزل ضمن عقد لازم درج گردد که در ذیل به بیان هریک می پردازیم. قبل از آن که بخواهیم به بیان این نوع وکالت بلاعزل پردازیم بحث اصلی در این است که چگونه، شرط ضمن عقد، الزامی را برای طرفین به وجود می آورد؟ چرا که در محور بحث ما عقد وکالت یک عقد جایز است؟ تبعیت شرط از عقد در لزوم و جواز چگونه است؟ آیا عقد لازم سبب می شود که شرط هم لازم الوفاء گردد؟ در ابتداء، نیاز است که تبعیت شرط از عقد در لزوم را بررسی گردد.

پاسخ به سؤالات فوق، قطعاً به تحلیل و بررسی که بعداً از چگونگی توافق ضمن عقد لازم خواهیم داشت کمک شایان می نماید. در رابطه با پاسخ به این سؤالات، مهم ترین بحث که مطرح می گردد؛ چگونگی پیروی شرط از عقد در لزوم و جواز می باشد یا به تعبیر دیگر آیا شرط در جایز و لزوم بودن از عقد اصلی که ضمن آن درج شده، پیروی می نماید یا خود نهادی مستقل است، همان طوری که تعدادی از صاحب نظران اذعان به وجود مستقل شرط کرده اند؟

برای بررسی این بحث، مطالب را به دو گونه تقسیم بندی می نماییم: تبعیت شرط از عقد لازم و دیگر تبعیت شرط از عقد جایز که هر کدام این دو به لحاظ استقلالیت به دو گروه تقسیم می کردند: شروطی که بر حسب طبعیت خود التزامی مستقل دارند و می توانند که به عنوان قرارداد به صورت جداگانه مطرح شوند ولی به دلیل جایز بودن، ضمن عقد لازم درج می گردد تا کسب لزوم نمایند مانند شرط عدم عزل وکیل ضمن عقد بیع و اما تعدادی دیگری از شروط، شروطی اند که استقلالیت از خود ندارد و بدون تبعیت از شرط، معنی و مفهوم ندارد مانند شرط مدت یا اجل در عقود.

به هر شکلی، برای وضوح بیشتر، اولاً پیروی شرط از عقد لازم را بررسی کرده تا دریابیم شروط ضمن عقد لازم، به چه شکلی از عقد تبعیت می کنند و اگر نمی نمایند چه دلایلی را برای توجیه آن می توان اقامه کرد.

۸-۱. پیروی شرط از عقد در لزوم

قبلاً در یک تقسیم بندی بیان کردیم که شروط از منظر ایجاد التزام به دو گروه تقسیم می گردند؛ تعدادی شان التزام مستقل ایجاد می توانند و تعدادی دیگر، بدون عقد هویت ندارند که در ذیل بررسی می نماییم.

۸-۱-۱. شروطی که قابلیت ایجاد التزام مستقل را ندارند

در رابطه با لازم الوفاء بودن این نوع شروط اختلاف نظری وجود ندارد و با استناد به حدیث «المنومنون عند الشروطهم»، لزوم آشکار می گردد. تعدادی از صاحب نظران در رابطه با لزوم شرط ضمن عقد لازم معتقدند که شرط در حقیقت یکی از اجزای عقد به شمار رفته و همانند این که طرفین مکلف اند که عوضین را تسلیم نمایند؛ شرط نیز همانند تسلیم عوضین، لازم الوفاء می باشد. (بی تا/۱۹؛ ص ۴۴) اما تعدادی دیگر به این باورند که مفاد شرط، طرفین را ملزم به وفا نمی کند و تنها ثمره چنین شرطی این است که

هرگاه مشروط علیه از انجام تعهد امتناع نماید، عقد در معرض فسخ قرار می‌گیرد و اما هرگاه شرط انجام شود، عقد را لازم می‌نماید. (۲۰/۱۳۸۰: ص ۵۰۶) برای این‌گونه شروط می‌توان به شرطی در رابطه با اجل در عقد بیع مثال زد. بر مبنای نظریه اول، شرط جزء جدا ناپذیر عقد شده و مشروط علیه مکلف است که اجرا نماید و اما بر طبق نظریه دوم، هرگاه در میعاد معینه انجام نشود، مشروط علیه می‌تواند عقد را فسخ کند و اگر تعهد انجام شود، عقد لازم می‌گردد.

۸-۱-۲. شروطی که قابلیت ایجاد التزام مستقل را دارند

در این‌گونه شروط باید میان این‌که عقد و شرط هردو ذاتاً لازم باشد و یا این‌که شرط جایز و عقد لازم باشد تفاوت قایل شویم:

۸-۱-۲-۱. هرگاه شرط (عقد لازم) ضمن عقد لازم شرط شود

بحث در این مورد که آیا چنین شرطی لازم الوفاء است یاخیر؟ اطاله‌ای کلام است. اما هدف از طرح این بحث این است که لازم الوفاء بودن چنین شرط، ناشی از عقد اصلی است یا از عقدی لازم که ضمن عقد لازم دیگر، شرط شده است؟ باید اذعان کرد هر چند که شرط مندرج لازم است اما همان‌طوری که گفته می‌شود لازم بودن شرط، به تنهایی نمی‌تواند الزامی را به وجود آورد، بلکه از آن جا که شرط مذکور ضمن عقد درج گردیده، پس این شرط از عقد تبعیت می‌نماید و پس لزوم خود را از عقد لازم اصلی کسب و حاصل می‌نماید. مثلاً هرگاه عقد اجاره ضمن عقد بیع که هر دو لازم اند شرط شود، قطعاً شرط اجاره لازم است اما این لزومیت از عقد اصلی (بیع) کسب شده است نه عقد اجاره.

۸-۱-۲-۲. هرگاه شرط جایز و عقد لازم باشد

این مورد محور بحث ماست. چرا که عقد وکالت یک عقد جایز به عنوان شرط در ضمن عقد لازم درج می‌گردد؛ حال سؤال این است که عقد وکالتی که ذاتاً جایز می‌باشد، چگونه از عقد لازم تبعیت می‌نماید؟ برای پاسخ به این سؤال دو دلیل ذیل اقامه می‌گردد:

یک) چهره تبعی بودن شرط

یکی از دلایل که می‌توان برای صحت چنین شرط بیان کرد این است که چهره تبعی بودن شرط مورد اتفاق همه‌گان قرار گرفته است. با این وصف، شرط که در تبع عقد قرار گرفته از عقد کسب لزوم می‌نماید.

دو) شرط به عنوان جزئی از عقد

دلیل دیگر این است که با توجه به نظریات که در این زمینه مطرح می‌گردد؛ شرط جزء از عقد به حساب می‌آید. پس، اگر عقد لازم باشد، شرطی که به عنوان جزء لاینفک آن به شمار می‌رود قطعاً لازم خواهد بود.

بناءً، در این فرض، آنچه مورد توافق قرار گرفته است؛ توافقی مرکبی از دو قرارداد می‌باشد که یکی جنبه اصلی دارد و دیگری فرعی، که در حقیقت فرع تابع اصل گفته می‌شود. (۱۳۹۲/۲۱: ص ۹۸) پس، با توجه به این دلیلی، هرگاه شرط جایز، ضمن عقد لازم درج گردد، از عقد لازم کسب لزوم نموده و لازم الوفاء می‌گردد.

در جمع بندی پیروی شرط از عقد در لزوم و جواز باید گفت که در زمینه تابع بودن شرط از عقد تردید وجود ندارد و با توجه به دلایل که مطرح شد؛ در این تحقیق قایل به تبعیت شرط از عقد می‌باشیم. پس از روشن پیروی شرط از عقد در لزوم حال به بیان چگونگی توافق به صورت شرط فعل ضمن عقد لازم برای تحقق وکالت بلاعزل می‌پردازیم که گاهی اوقات شرط عدم عزل وکیل یا گاهی شرط وکالت ضمن عقد لازم به صورت شرط فعل درج می‌گردد.

۲-۸. شرط وکالت به صورت شرط فعل ضمن عقد لازم

وکالت ضمن عقد لازم بدین معناست که طرفین بدون این که عقد وکالت قبلاً به صورت مستقل واقع شده باشد؛ وکالت وکیل را در ضمن عقد لازم مانند بیع شرط می‌کنند. توکیل وکیل ضمن عقد لازم به گونه‌ای شرط فعل این مفهوم را می‌رساند که موکل ضمن عقد لازم عهد می‌بندد که مشروطه را به عنوان وکیل خود، برگزیند. حال این سؤال در ذهن تبادر پیدا می‌کند که آیا متعهد می‌تواند نسبت به این تعهد خود باقی بماند و عدول نکند؟ دکتر سید حسن امامی در پاسخ این سؤال می‌نویسد که شرط توکیل در عقد لازم مبین آن است که غایت طرفین می‌باشد که وکالتی که توسط این عقد شکل می‌گیرد، الزام آور باشد، چون دلیل دیگر نمی‌توانیم بیابیم که چرا چنین شرط را در عقد لازم، گذاشته اند. (۱۳۸۳/۷: ص ۳۱۱) اما برخی معتقدند چنین شرط تنها موکل را ملزم می‌کند که شخص مشروط له را به عنوان وکیل خود برگزیند و هرگاه چنین کاری را انجام داد، شرط محقق شده و می‌تواند که وکیل را عزل نماید و ربطی ندارد که ادعا شود چون شرط در عقد لازم شده پس، حق عزل از موکل ساقط شده است. (۱۳۸۵/۲۳: ص ۹۹؛ ۱۴۰۰/۲۲: ص ۱۲۲)

ماده ۲۳۷ قانون مدنی ایران نیز می‌تواند که به سؤال ما پاسخ دهد: «هرگاه شرط در ضمن عقد، شرط فعل باشد اثباتاً یا نفیاً کسی که ملتزم به انجام شرط شده است باید آن را بجا بیاورد و در صورت تخلف طرف معامله می‌تواند به حاکم رجوع نموده تقاضای اجبار به وفا شرط بنماید». تعدادی تصریح کرده اند عدم اجرای تعهد از سوی متعهد، خيار فسخ را برای مشروط له محرز می‌گرداند.

تا این جا در مورد این صحبت کردیم که شخص متعهد در اجرای تعهد خود ملزم است یا خیر؟ اما بحث دیگر این که وکیلی که قرار است بر طبق این شرط، منصوب شود، وکیل بلاعزل است؟ در این مورد هم دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. تعدادی می‌گویند: «وکالتی که ضمن عقد لازم، انعقاد آن شرط می‌شود در حقیقت وکالت بلاعزل است اگر چه به این امر تصریح نشود و مانند وکالتی است که به صورت شرط نتیجه حاصل شده باشد». (۷/۱۳۸۳: ص ۳۱۱) برخی دیگر معتقدند که متعهد به انتصاب وکیل تعهد داده و فقط وکیل را انتخاب نماید که مفاد شرط است، کافی است و نیاز نیست که حتماً وکیل را نگهدارد. بر شالوده این نظر، زمانی که طرفین شرط می‌گذارند، هدف شان این است که متعهد شخص مشروط له را به عنوان وکیل انتخاب کند و به این معنا نیست که باید به ادامه این عقد وکالت پایبند باشد. مثلاً شخص ماشین (موتر) خود را به دیگری می‌فروشد و شرط می‌نماید که برای پیشبرد امورات گمرک، شخص ثالث معین را وکیل بگیرد.

لذا پس از فروش، مشروط علیه شخص ثالث را وکیل برگزید، به تعهد خود عمل کرده است و اگر پس از نصب، دوباره وی را عزل کرد، کار خلاف تعهد را انجام نداده است. (۲۲/۱۴۰۰: ص ۱۲۲) در ارزیابی این نظریات باید گفت که نظر دوم با مبانی وکالت هم‌خوانی دارد چرا که صرف با درج شرط وکالت ضمن عقد لازم، نمی‌شود که حق عزل موکل را ساقط نماییم. چون اسقاط حق عزل باید تصریح شده و یا این که از قراین و شواهد به دست آید در غیر این صورت خلاف قاعده می‌باشد. از سوی دیگر، اگر مشروط علیه از گزینش، وکیل سرباز زند، دادگاه (محکمه) وی را اجبار می‌نماید که شخص را به عنوان وکیل برگزیند نه این که به بقاء وکالت نیز مکلف گرداند، مگر صراحتی وجود داشته باشد که هدف انتصاب و بقاء وکالت است.

از جانب هم باید اذعان کرد از آن جا که عقد لازم نسبت به طرفین لازم الاجراء است و طرفین نسبت به مفاد عقد ملزم خواهند بود، پس این اصل اقتضاء دارد که وکالت بلاعزل بودن چه به صورت ضمنی و یا صریح اظهار شود وگرنه چون عقد وکالت جایز است، موکل می‌تواند پس از نصب وکیل، وی را بر کنار کند. (۱۰/۱۳۸۵: ص ۳۳۸) با هر روی، در حقوق افغانستان وکالت بلاعزل به وضوح پیش بینی نشده است تعدادی از حقوق دانان افغانستان این موضوع را پذیرفته اند، در صورتی که تعهد به توکیل ضمن عقد لازمی شرط شود چنین شرط بی‌تردید الزام آور است. (۲۴/۱۳۹۰: ص ۴-۴۱) در بادی امر به نظر می‌رسد عدم صراحت پذیرش اسقاط حق عزل در قانون مدنی افغانستان برگرفته از حقوق مصر باشد چرا که حقوق افغانستان بیشتر متأثر از حقوق آن کشور است. در حقوق مصر هم وکالت بلاعزل پیش‌بینی نشده است زیرا اسقاط حق عزل با طبیعت و ماهیت عقد وکالت مخالف است و با نظم عمومی مرتبط، و نمی‌توان آن را اسقاط نمود. (۱۴/۲۰۱۱: ص ۶۷۰) در این مورد ماده ۱۶۰۷ قانون مدنی افغانستان مقرر می‌دارد که موکل می‌تواند وکیل را هر زمان که خواسته باشد عزل کند و ماده ۷۱۵ قانون مدنی مصر چنین مقرر داشته است: موکل می‌تواند هر وقت بخواهد وکیل را عزل یا آن را مقید نماید، ولاین که بر خلاف آن توافق شده

باشد... اما اگر بیشتر دقت کنیم می توان عقد وکالت را به عنوان شرط فعل در عقد دیگری آورد. طبق بند ۱ ماده ۵۲۲ قانون مدنی افغانستان هرگاه طرفین عقد یا یکی از آن ها تعهد به انعقاد عقدی در آینده کنند هنگامی که تمام مسائل جوهری عقد مهیا شود متعهد ملزم به انجام آن در موعد مقرر می شود. وفق مواد ۷۳۹، ۸۲۱ قانون مدنی افغانستان در صورتی که شخص ملتزم، از تعهد خویش سرباز زند طرف دیگر می تواند الزام آن را از دادگاه (محکمه) بخواهد یا عقد را فسخ نماید. پس هنگامی که وکالت به عنوان شرط فعل وفق بند ۱ ماده ۵۲۲ قانون مدنی افغانستان پیش بینی شود مشروطه در صورت امتناع مشروط علیه می تواند الزام او را از دادگاه (محکمه) بخواهد یا عقد اصلی را فسخ کند.

۸-۳. شرط عدم عزل به صورت شرط فعل

در صورتی که موکل ضمن عقد لازم، عهد ببندد که از حق عزل خود می گذرد و از آن استفاده نکند حقوق دانان و فقها در مورد نظریات متفاوتی را بیان کرده اند:

دیدگاه اول

تعدادی از حقوق دانان بیان کرده اند که در صورت درج چنین شرط، حق عزل موکل زایل نمی شود و هرگاه بخواهد از حق عزل خود استفاده کند، اثر حقوقی خود را داشته و باعث فسخ وکالت می گردد. (۱۱/۱۳۸۲: ص ۲۰۵؛ ۷/۱۳۸۳: ص ۳۱۱) به باور این حقوق دانان کسی که شرط عدم عزل به نفع او واقع شده است، می تواند از اصل «اختیار تخلف از شرط» استفاده کرده و عقد لازم (اصلی) را فسخ نماید و اگر زبانی متوجه اش شده باشد، می تواند برای دریافت این زیان از موکل جبران خسارت مطالبه نماید. (۲۳/۱۳۸۵: ص ۹۹) برخی از فقها معتقدند که در فرض سؤال اگر در ضمن عقد لازمی شرط کرده باشد که وکیل را عزل نکند، شرعاً واجب است طبق شرط عمل نماید. لکن اگر مخالفت کرده و عزل نمود، عزل وکیل محقق می گردد. (۲۵/۱۳۶۹: ص ۲۶) به نظر می رسد که چنین توافقی ماهیت جایز بودن عقد وکالت را تغییر داده نمی تواند و آن تابع عقد لازم نخواهد شد. در چنین شرایطی اگر موکل برخلاف تعهد خویش عمل نماید و وکیل را عزل کند شرط عدم عزل ضمن عقد لازم نمی تواند مانع اختیار قانونی موکل در اعمال حق عزل خویش باشد و در صورت تخلف، مشروط علیه (موکل) باید خسارت ناشی از این عمل خود را متحمل گردد. (۲۲/۱۴۰۰: ص ۱۲۲)

دیدگاه دوم

طرفداران این نظریه می گویند که شرط فعل همگون شرط نتیجه، سبب می شود که موکل حق عزل را نداشته باشد و در صورتی که موکل اقدام به عزل نماید، عزل اتفاق نمی افتد. با این شرح که موکل ملزم می شود که از اختیار عزل خود استفاده ننماید. ماده ۶۷۹ قانون مدنی ایران که تصریح نموده: «موکل

می‌تواند هروقت بخواهد وکیل را عزل کند، مگر این که وکالت وکیل با عدم عزل در ضمن عقد لازمی شرط شده باشد» تأکید دارد که انحلال وکالت از طریق عزل وکیل در چنین وکالتی امکان ندارد. در جمع میان این دو نظر باید نوشت که درج شرط عدم عزل وکیل ماهیت عقد وکالت را دگرگون نمی‌تواند منتها وکیل می‌تواند به دلیل تخلف موکل از شرط، ضمن مطالبه‌ای جبران خسارت، عقد را برهم زند. (۱۹۹۴/۲۶: ص ۱۶۲)

۹. وکالت توأم با منفعت (تعلق حق غیر و نفع وکیل در وکالت) و ضمانت اجرای آن

طرق وکالت بلاعزل در حقوق ایران مطرح شده است اما در حقوق افغانستان صراحت ندارد. لکن با توجه مواد قانون مدنی افغانستان، وکالت بلاعزل را در وکالت امور معین ثابت ساختیم. اما یکی از طرق و مصادیق بارز وکالت بلاعزل که در حقوق افغانستان، آمریکا، فرانسه و انگلیس مطرح شده است، وکالت توأم با منفعت است که در حقوق ایران بیان نشده است که در ذیل بیان می‌نماییم.

۹-۱. وکالت توأم با منفعت

حقوق افغانستان، آمریکا، فرانسه، انگلیس و کشورهای عربی فسخ ناپذیر بودن عقد وکالت را در صورتی پذیرفته اند که حق غیر و وکیل در آن تعلق گرفته باشد و نیاز نیست که عزل نکردن وکیل ضمن عقد لازم یا جایز درج شود. ماده ۱۶۰۷ قانون مدنی افغانستان در این زمینه مقرر کرده است: «موکل می‌تواند هروقتی خواسته باشد وکیل خود را از وکالت عزل نماید به شرط این که موضوع را به وکیل ابلاغ نماید مگر این که به وکالت حق غیرتعلق گرفته باشد که در این صورت، موکل بدون قبولی شخصی که وکالت به نفع او عقد شده نمی‌تواند وکالت را مقید یا منتهی سازد.» با این وجود، هرگاه موکل، وکیل را عزل کند، بلااثر است. تعدادی دیگر، معتقدند زمانی که حق ثالث به عقد وکالت تعلق بگیرد، عزل وکیل در حقیقت، باطل نمودن حق آن شخص است که در این صورت چنین برکناری که باعث از بین رفتن حق شخص ثالث می‌گردد؛ صحیح نبوده و دارای اثر نمی‌باشد. (۲/۱۳۶۹: ص ۲۴۵)

همان‌طوری که قبلاً در مورد این که مأجوره بودن وکیل سبب تحقق وکالت بلاعزل نمی‌گردد گفتیم، باید اذعان کرد که در این گونه موارد، اصل بر عدم عزل است ولی هرگاه عزل صورت بگیرد، عزل تحقق می‌یابد منتها، موکل در صورتی که بدون دلیل و در وقت نامناسب وکیل را عزل کند مکلف به جبران خساره می‌باشد. (۱۴/۲۰۱۱: ص ۶۶۵) با این وجود، ذینفع بودن وکیل در این وکالت و ارتباط ذاتی این شرط با تعهدات موکل مهم‌ترین دلیل برای این که موکل از اختیار عزل وکیل، استفاده نتواند، یا حق عزل وکیل از وی ساقط گردد؛ می‌باشد. این نفع، در حقیقت به عنوان یک علت قانونی پذیرفته شده است که موکل را ملتزم به انجام تعهد خویش می‌نماید. برطبق نظام حقوقی انگلیس، درج چنین شرطی، در سند وکالت کافی است و تامووقعیکه وکیل از وکالت نفع می‌برد، وکالت فسخ ناپذیر شمرده می‌شود. هم‌چنین

حقوق دانان آمریکایی و انگلیسی معتقدند که با درج چنین شرط، در حقیقت به وکیل اختیار داده می شود که برای خود یک سلسله امور را انجام دهد نه برای موکل. (۱/۱۳۹۴: ص ۲۵۱) در رای مورخ ۱۹۸۳ دیوان تمیز فرانسه آمده است: « مواد ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴ قانون مدنی [که وکالت عقد جایز است] مربوط به وکالتی است که منحصرأ در جهت منافع موکل داده می شود ولی هنگامی که وکالت در جهت منافع مشترک طرفین داده شده است این موارد اجرا نمی شود. » در سال ۱۹۹۷ نیز رای دیگری از دیوان کشور فرانسه صادر شده است که مقرر کرده است: «قاعده ای که در ماده ۲۰۰۴ قانون مدنی ذکر شده و بر پایه ای آن موکل می تواند هر وقت بخواهد وکالتی را که داده است فسخ کند در مورد که وکالت در جهت منافع مشترک موکل و وکیل داده شده قابل اجراء نیست. چنین وکالتی فسخ پذیر نمی باشد مگر با رضایت متقابل طرفین یا بر پایه یک علت مشروع که در دادگاه پذیرفته شود یا بر پایه شروط و توافقاتی ویژه طرفین در قرارداد وکالت. » (۱/۱۳۹۴: ص ۲۵۱) یکی از شرایط که برای عزل نکردن وکیل از عقد وکالت در حقوق کشورهای افغانستان، آمریکا، انگلستان و فرانسه پذیرفته شده این است که نفع وکیل باید در خود موضوع وکالت نهفته باشد نه این که از اجرای وکالت به دست آید. (۲۷/۱۹۶۲: ۴۶۳) بنابراین، موردی که محل تأکید حقوق این کشورها قرار گرفته این است که بعضی اوقات فرد نسبت به تمام یا قسمتی از موضوع وکالت استحقاق می یابد و بعضاً هم فقط نسبت به عایدات که از اجرای وکالت به دست می آید، محق تلقی می گردد. این دو، کاملاً از هم متفاوت اند با این شرح که در فرض پرداخت اجرت، قسم دوم را شامل می گردد و حقی برای وکیل ایجاد نمی کند تا به آن تمسک گردد و موکل را از عزل کردن وکیل باز دارد و اما آنچه که موکل را ملزم می نماید که وکیل عزل ننماید وجود نفع در موضوع وکالت است که برای وکیل یا شخص ثالث پدید می آید. (۲۷/۱۹۶۲: ص ۴۶۵-۴۶۷) به همین خاطر است که در حقوق آمریکا این موضوع به وضوح بیان شده است که اگر نفع وکیل تنها وابسته به دریافت اجرت باشد؛ نمایندگی که توأم با منفعت باشد (وکالت بلاعزل)، تحقق نمی یابد و الزام عزل نکردن وکیل، برای موکل واقع نمی گردد و حتی مصارف و هزینه های که وکیل برای اجرای وکالت انجام می دهد، هر چند حق دارد که آن را از موکل دریافت کند ولی دلیل برای فسخ ناپذیری وکالت شمرده نمی شود. لکن مثال که برای وجود نفع وکیل در خود موضوع وکالت قابل تصور است این که موکل، مدیون وکیل است و در فروش ماشین خود، وکالت می دهد تا از ثمن ماشین طلب خود را دریافت نماید، علت اساسی در این گونه وکالت بری ذمه نمودن موکل است و وکیل نیز نافع است. بنابراین، موکل صلاحیت فسخ عقد وکالت را از دست می دهد. برای توجیه این نظریه که وکالت توأم با منفعت از طرق وکالت بلاعزل است باید گفت که اولاً حمایت از حقوق و منافع ذینفع چنین اقتضای دارد؛ ثانیاً درست است که موکل به دلیل ماهیت عقد وکالت صلاحیت دارد که وکیل را عزل کند اما در این نوع وکالت، حق وکیل یا ثالث هم مطرح است و حق موکل و حق وکیل یا ثالث باهم در تقابل قرار می گیرند و انصاف حکم می نماید؛ حقی مورد اجرا قرار بگیرد که متضمن ضرری کمتری باشد. (۱/۱۳۸۱: ۲۸: ص ۵۶)

حقوق ایران در زمینه تعلق حق غیر و نفع وکیل چیزی به صراحت قانون مدنی افغانستان بیان نکرده است. (۲۸/۱۳۸۱: همان) اما ماده ۷۷۷ قانون مدنی ایران مقرر کرده است که راهن می‌تواند که مرتهن را برای فروش مال مرهونه جهت کسب بدهی اش، وکالت دهد. از آنجا که عقد رهن نسبت به راهن لازم است، پس، نمی‌تواند که تا زمانی که طلب وکیل را نپردازد یا وکیل مال نفروشد، وی را از وکالت برکنار نماید. (۲۹/۱۳۸۹: ص ۴۸۶) پس، می‌توان این مورد را یکی از مصادیق وکالت بلاعزل در حقوق ایران در کنار ماده ۶۷۹ قانون مدنی این کشور برشمرد.

از موارد دیگر، که می‌توان در زمینه ذینفع بود وکیل مثال آورد و آن را مصادیقی از وکالت بلاعزل دانست، قراردادی بیه است. در قراردادی بیه شخص بیه گذار در حقیقت، به شرکت بیه وکالت می‌دهد که در موارد که از شخص دیگر، ضرر بر وی وارد گردد، به نیابت بتواند علیه عامل ضرر، طرح دعوا کند و حق خود را که قبلاً به متضرر پرداخته است؛ دریافت کند در این گونه مواقع نیز، چون وکیل ذینفع است؛ نمی‌توان که وی را عزل کرد. ماده ۲۷ قانون مدنی بیه افغانستان در این زمینه مقرر می‌دارد: «بیه کننده پس از جبران خسارت به حیث قایم مقام بیه شونده مسئول پرداخت طلبات اشخاص ثالث حقیقی و حکمی علیه بیه شونده می‌باشد.» ماده ۳۰ قانون بیه ایران مصوب ۱۳۱۶ نیز در همین زمینه همسان حقوق افغانستان شرکت بیه را قایم مقام بیه شونده تلقی کرده است. یا مورد دیگر، شخصی در شرایط فوری وارد بیمارستان می‌شود و برای حفظ سلامتی او، پزشکان تجویز می‌کنند که عمل جراحی انجام شود. در این جا، تصور کنید که شخص بیمار پول نقد ندارد اما قبلاً بیه بوده است؛ که بیمارستان با توجه به بیه‌ای این فرد عمل جراحی را انجام می‌دهد. با این وصف، از بیمار وکالتی با شرط عدم عزل اخذ کرده و هزینه‌های تداوی را از شرکت بیه دریافت می‌نماید. در این مثال دیده می‌شود که وکیل (بیمارستان) ذینفع در وکالت است و برای موکل (بیمار) صلاحیت عزل وجود ندارد. (۳۰/۱۳۹۳: ص ۱۱۶)

۲-۹. ضمانت اجرای وکالت توأم با منفعت

یکی از دلایل که عزل نکردن وکیل با وجود این که وکالت از عقود جایزه است، پذیرفته شده است حمایت از حقوق افراد ثالث و وکیل است. باین وجود، تعدادی می‌گویند که تعلق حق غیر یا ذینفع بودن وکیل در عقد وکالت نمی‌تواند که حق عزل موکل را منتفی سازد؛ چرا که می‌توان از طرق دیگر، حق ثالث یا وکیل را پرداخت چه نیاز است که بخواهیم حق عزل کردن موکل را نفی کنیم. به عبارت روشن‌تر، هرگاه، انجام وکالت منحصر به تأمین حقوق ثالث یا وکیل نباشد؛ می‌توان عزل کرد، اما حقوق وی را از طرق دیگر، پرداخت نمود. فرض مثالی که اکثراً بیان می‌کنند؛ شخصی وکیل در فروش عین مرهونه است که اگر بتوان بدهی او را از طرق دیگر، تأدیه نمود، نیاز نیست که حق عزل وکیل موکل را نفی کنیم و به موکل اختیار ندهیم که وکیل را عزل نماید. (۳۱/۱۳۷۳: ص ۳۱)

به نظر نگارنده، در پاسخ، آن چه به ذهن می رسد این است که بله، هرگاه وکیل راضی شود که به طرق دیگر، این طلب وی پرداخت شود که ملاک بحث نیست و اما اگر اجرای وکالت برای وکیل خصوصیتی داشته باشد و تنها از آن طریق می تواند که به حق خویش برسد، ابقای اختیار عزل وکیل برای موکل مخدوش است. به همین خاطر نیز اگر وکالت با اجرت باشد، حق عزل از موکل ساقط نمی شود و تنها می تواند که در صورت نامناسب بودن عزل، مطالبه خسارت کند و اما هرگاه، حق غیر تعلق گرفته باشد. به تعبیر دیگر، عقد وکالت بر مبنای حق غیر منعقد گردیده باشد، عزل صحت نخواهد داشت و تمامی تصرفات وکیل منصرف به موکل می گردد. (۱۴/۲۰۱۱: ص ۶۶۶)

۱۰. بحث و نتیجه گیری

تا اینجا مطالب که مورد نیاز بود بیان شد؛ در این قسمت تلاش می شود بر طبق مطالب بیان شده، اثر حقوقی وکالت بلاعزل به صورت شرط فعل ضمن عقد لازم دریابیم. با این وصف، بر بنای اطلاعاتی قبلی، طرفین، ممکن است وکالت را ضمن عقد لازم شرط کنند یا شرط عدم عزل وکیل را؛ در هر صورت، حال سؤال این است که آیا چنین توافقی، عقد وکالت را با وجود که یک عقد جایز است، فسخ ناپذیر می گرداند؟ در جواب باید گفت که شرط فعل گاهی به صورت شرط تعهد به توکیل قرار می گیرد یا شرط تعهد به عدم عزل که در ذیل اثر این دو مورد را بررسی می نماییم.

۱-۱۰. شرط تعهد به توکیل

در مورد این که هرگاه به صورت شرط فعل وکالت وکیل در ضمن عقد لازمی درج گردد؛ میان حقوق دانان اختلاف نظر است که آیا منتج به فسخ ناپذیری وکالت می شود یا خیر؟ گروهی به این باورند که این نوع وکالت، حمل بر سلب حق عزل موکل است و در این صورت غیر قابل فسخ می گردد و از آن جا که تعهد اعطای وکالت ضمن عقد لازم آمده است، مشمول استثناء مقرر در ماده ۶۷۹ قانون مدنی ایران شده است.

اما گروهی دیگر، در مقابل این نظریه می گویند که این گونه شرط متناظر بر نصب وکیل است و ادامه و یا ابقاء وکیل در وکالت شرط نیست. به تعبیر دیگر، همین که فرد متعهد، مشروط له را وکیل انتخاب نمود، تعهد انجام شده است و پس از نصب، با توجه به جایز بودن عقد وکالت، می تواند که وکیل را عزل نماید و عزل اثر دارد. (۲۲/۱۴۰۰: ص ۱۲۲)

گروهی دیگر، می گویند که درج وکالت به صورت شرط فعل، این مفهوم را می رساند که غایت طرفین استمرار وکالت مشروط له می باشد. چرا که نمی توان دلیل را اقامه کرد که وکالت به صورت شرط ضمن عقد لازم درج نمایند. پس، این گروه می گویند که شرط فعل با شرط نتیجه تفاوتی ندارد و اثر آن همان فسخ ناپذیری وکالت می باشد. (۷/۱۳۸۳: ص ۳۱۰-۳۱۶) استدلال این گروه اطلاق ماده ۶۷۹ قانون مدنی

ایران است که در هر صورت، فسخ ناپذیری وکالت را پذیرفته است. تعدادی دیگر نیز می‌گویند: «ممکن است که ضمن عقد لازم عاقبتی تعهدی به صورت شرط فعل کند که ثالثی را وکیل خود نماید در امر یا امور معین، در این صورت وکیلی که بعداً نصب خواهد کرد وکیل بلاعزل خواهد بود». (۳۲/۱۳۷۹: ص ۹۲۵ و ۳۶۳) استاد کاتوزیان و سایرین تفصیل قایل شده و بیان می‌کنند که درج وکالت به صورت شرط فعل ضمن عقد لازم، اصل تعهد که همان نصب وکیل است، الزام آور ساخته منتها ادامه وکالت را باید از قرائن و قصد طرفین دریافت که چه خواسته اند و گرنه، وکالت بلاعزل تحقق نمی‌یابد. (۴۴۸: ۲۹/۱۳۸۹)

در جمع بین این نظریات، نگارنده معتقد است که حق با کسانی است که قایل به عدم تحقق وکالت بلاعزل شده اند. چرا که درج وکالت به صورت شرط فعل، متناظر بر نصب وکیل است نه سلب حق عزل. از سوی دیگر هم، هرگاه طرفین تمایل داشتند که وکالت بلاعزل به وجود بیاورند باید تصریح می‌نمودند. پس، همان نظریه که قایل به تفصیل شده بودند که از قرائن و شواهد باید دریافت که طرفین چه خواسته اند ورنه، وکیل وکالت بلاعزل نخواهد داشت، مورد پذیرش است. (۳۳/۱۳۸۲: ص ۸۷)

۱۰-۲. شرط تعهد به عدم عزل

گاهی اوقات عدم عزل وکیل در ضمن عقد لازم به صورت شرط فعل اشتراط صورت می‌گیرد. باید گفت که چون تنها موکل به عدم اعمال حق عزل متعهد شده است و حق وی ساقط نشده است، وکالت بلاعزل تحقق نیافته منتها در صورت استفاده از حق عزل، مکلف به جبران خساره برای وکیل می‌گردد. (۳۴/۱۳۹۴: ص ۵۷) لکن به نظر می‌رسد که این مورد با توجه به ماده ۲۳۶ قانون مدنی ایران و طبق مواد ۷۳۹، ۸۲۱ و بند ۱ ماده ۵۲۲ قانون مدنی افغانستان شرط فعل برای متعهد الزام آور بوده و اقدام مخالف آن افزون بر این که موجب مسئولیت مدنی می‌گردد؛ برای مشروط له امکان این را فراهم می‌سازد که بطلان چنین عملی را از نزد مراجع قضایی مطالبه کند. یعنی هرگاه موکل، وکیل را عزل کند وکیل می‌تواند که با مراجعه به دادگاه، بطلان این عمل حقوقی (عزل) را مطالبه نماید یا این که به خیار تخلف توسل جسته و رابطه حقوقی را از اساس منحل کند. هر چند به دلیل این که عمل شخص مشروط علیه منفی است نمی‌توان از قاعده الزام به تنفیذ استفاده کرد ولی می‌توان که بطلان عزل را مطالبه نمود. ولی به نظر می‌رسد که هرگاه شرط عدم عزل وکیل به صورت شرط فعل باشد حق عزل برای وکیل وجود داشته و در صورت استفاده از آن عزل محقق می‌گردد و تنها امتیازی که برای وکیل با توجه به ماده ۲۳۶ قانون مدنی ایران و طبق بند ۱ ماده ۵۲۲ و مواد ۷۳۹ و ۸۲۱ می‌توان در نظر گرفت، فسخ عقد پایه و اصلی می‌باشد.

فهرست منابع و مآخذ

- [۱] کاشانی، سید محمود (۱۳۹۴). حقوق مدنی - قراردادهای ویژه، تهران، ناشر: میزان، چاپ دوم.
- [۲] عبدالناصر، جمال (۱۳۶۹). موسوعه الفقه اسلامی، قاهره، ناشر: المجلس الاعلى للشئون الاسلاميه.
- [۳] طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم (۱۳۷۳)، ملحقات عروۃ الوثقی، تهران، ناشر: انتشارات اسلامی.
- [۴] مصلحی، علی حسین (۱۳۸۲). «اثر حقوقی شرط عدم عزل ضمن عقد وکالت»، مجله حقوقی دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، شماره ۶۱.
- [۵] کاتوزیان، ناصر (۱۳۹۵). قواعد عمومی قراردادهای، تهران، ناشر: شرکت سهامی انتشار، چاپ سیزدهم، جلد ۳.
- [۶] صفایی، سید حسین (۱۳۸۲). حقوق مدنی، تعهدات و قراردادهای، تهران، ناشر: میزان، جلد ۲.
- [۷] امامی، سید حسن (۱۳۸۳). حقوق مدنی، تهران، ناشر: انتشارات اسلامی، چاپ هفدهم، جلد ۲.
- [۸] الجزیری، عبدالرحمن (۱۴۲۸). الفقه علی المذاهب الاربعه، بیروت، ناشر: انتشارات دارالفکر، جلد سوم.
- [۹] خیراللهی، محمدعلی؛ مهدوی، و حیدرضا، (۱۳۸۹). «وکالت بلاعزل و تشخیص نوع شرط وکالت یا عدم عزل ضمن عقد وکالت»، فصلنامه تخصصی فقه و مبانی حقوق اسلامی، سال هفتم، شماره بیست و دوم، صص ۵۱-۵۸.
- [۱۰] قاسم زاده، سید مرتضی (۱۳۸۵). حقوق مدنی - اصول و قراردادهای و تعهدات - نظری و کاربردی، ناشر: نشر دادگستر، چاپ دوم، تهران.
- [۱۱] کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۲). حقوق مدنی - عقود اذنی - وثیقه‌های دین، تهران، ناشر: شرکت سهامی انتشار با همکاری بهمن برنا، جلد چهارم، چاپ چهارم.
- [۱۲] صفایی، سید حسین؛ قاسم زاده، سید مرتضی (۱۳۷۷). حقوق مدنی اشخاص و مجبورین، تهران، ناشر: سمت، چاپ سوم.
- [۱۳] واحدی، جواد (۱۳۸۷). قانون تعهدات سوئیس، تهران، ناشر: میزان، چاپ اول.
- [۱۴] السنهوری، عبدالرزاق (۲۰۱۱). الوسيط فی شرح القانون المدنی الجدید، بیروت، ناشر: الحلبي الحقوقیه، چاپ سوم، جلد هفتم.
- [۱۵] جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۵۴). حقوق تعهدات، قم، ناشر: انتشارات مدرسه عالی امور قضایی و اداری، چاپ اول.
- [۱۶] صفائی، سید حسین (بی تا). دوره مقدمات حقوق مدنی، ناشر: انتشارات دانشگاه تهران، جلد دوم.
- [۱۷] شهروزی، عبدالله (۱۳۷۷). آثار ناشی از عقد وکالت (نسبت به وکالت بلاعزل)، پایان نامه کارشناسی ارشد حقوق خصوصی، استاد راهنما: عزت الله عراقی، دانشگاه تهران.
- [۱۸] کاشانی، سید محمود (۱۳۶۸). جزوه حقوق مدنی (۷)، ناشر: دانشگاه شهید بهشتی، دانشکده حقوق.
- [۱۹] نراقی، احمد بن محمد مهدی (بی تا). عوایدالایام، بی جا، ناشر: مکتبه بصیرتی.

- [۲۰] شهید ثانی، زین الدین بن علی (۱۳۸۰). الروضه البهیة فی شرح المعه الدمشقیه، تهران، ناشر: انتشارات اسلامیة، جلد ۳.
- [۲۱] میمند، زین الدین وحید (۱۳۹۲). تبعیت عقد از شرط، پایان نامه کارشناسی ارشد، استاد راهنما: سید یونس نورانی مقدم، دانشگاه ابوعلی سینا، همدان.
- [۲۲] طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم (۱۴۰۰ ه. ق). عروه الوثقی، قم، ناشر: وجدانی، جلد دوم.
- [۲۳] کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۵). دوره مقدماتی حقوق مدنی - درس های از عقود معین، تهران، ناشر: کتابخانه گنج دانش، چاپ نهم، جلد دوم.
- [۲۴] قاسمی، عبدالخالق (۱۳۹۰). «عقد وکالت در حقوق افغانستان»، ماهنامه تخصصی، حقوقی و فرهنگی عدالت، ناشر: وزارت عدلیه افغانستان، کابل، سال سیزدهم، شماره مسلسل ۱۰۸، صص ۴-۴۴.
- [۲۵] گلپایگانی، سید محمد (۱۳۶۹). مجمع المسائل، قم، ناشر: دارالقرآن الکریم، جلد سوم.
- [۲۶] سرخسی، شمس الدین ابوبکر (۱۹۹۴). مبسوط، بیروت، ناشر: داراحیاء التراث العربی، جلد اول.
27. AMERICAN JURIS PRUDENCE, (1962) JURISPRUDENCE PUBLISHER
- [۲۸] نیکویی، شوکت (۱۳۸۱). وکالت بلاعزل، پایان نامه کارشناسی ارشد حقوق خصوصی، دانشگاه شیراز.
- [۲۹] کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۹). قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی، ناشر: نشر میزان، تهران، چاپ: بیست و پنجم.
- [۳۰] عابدی، محمد؛ ساعت چی، علی؛ جاوید آل سعدی، فرزاد (۱۳۹۳). وکالت در مقام بیع، فصلنامه پژوهش حقوق خصوصی، سال سوم، شماره هشتم.
- [۳۱] الغطاء، محمد حسین آل کاشف (۱۳۷۳). تحریرالمجله، محقق: محمد الساعدی، ناشر: المجمع العالمی للتقريب بين المذاهب الاسلامیه، جلد ۴.
- [۳۲] جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۷۹). مجموعه محشی قانون مدنی، تهران، ناشر: گنج دانش.
- [۳۳] تاجی، احمد (۱۳۸۲). وکالت بلاعزل معاملاتی، پایان نامه کارشناسی ارشد حقوق خصوصی، دانشگاه امام صادق (ع).
- [۳۴] سلیمی، جمال (۱۳۹۴). بررسی موارد عدم تأثیر شرط وکالت بلاعزل، پایان نامه کارشناسی ارشد، استاد راهنما: حمید رحمانی منشادی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد نفت.